

اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران

«علم اقتصاد» است که اولین بار «آنتوان دومونکرتین»^(۱) در سال ۱۶۱۵ آن را برای

عنوان کتابش استفاده کرد.^(۲) او واژه اقتصاد

سیاسی را جهت نشان دادن گسترش یافتن

فعالیت‌های امور تولیدی انسان از خانواده به

شهر به خدمت گرفته است. در دوران معاصر

نیز اقتصاد سیاسی به وسیله اقتصاددانان

کلاسیک به کار برده شده است، اما

حرکتهای سیاسی سوسیالیست‌ها از اواخر

قرن نوزدهم و بخصوص پس از انقلاب

۱۹۱۷ در روسیه که منجر به تشکیل کشور

شوروی و بعداً تشکیل بلوک شرق بر پایه

محمد کردزاده کرمانی، اقتصاد سیاسی جمهوری

اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و

بین‌المللی وزارت امور خارجه،

سال ۱۳۸۰، صفحه ۱۶۰.

دکتر محمد شیرخانی استادیار روابط بین‌الملل

دانشگاه تهران

اقتصاد سیاسی از چند سده قبل به

جای واژه اقتصاد به کار برده شده است. به

عقیده رمون بار اقتصاد سیاسی نام سنتی

1. Antoine de Montchrestien.

۲. رمون بار، اقتصاد سیاسی، ترجمه دکتر منوچهر فرهنگ، تهران انتشارات سروش، ۱۳۶۷.

ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم شد، باعث گردید که اقتصاد سیاسی خود دارای بار سیاسی ایدئولوژیک گردد. اقتصاد سیاسی مارکسیستی اقتصاد را زیربنا و نقش آن را در ایجاد ساختارهای سیاسی و تغییرات فرهنگی تعیین کننده می داند و به همین دلیل در بلوک شرق سابق تعامل بین اقتصاد و ابعاد دیگر زندگی اجتماعی بخصوص با سیاست را فرضی علمی می دانستند و لذا تدریس اقتصاد سیاسی به عنوان شاخه ای از علوم انسانی را منطقی فرض می کردند.

در همین دوران در غرب صنعتی اقتصاد و سیاست به صورت دو شاخه مستقل و مجزا در علوم انسانی تشبیت شد و در گروههای مستقل علمی و یا دانشکده هایی با همین نام تدریس می شد. جدایی اقتصاد و سیاست در دانشگاهها بعضاً به صورت حمایت از عدم لزوم دخالت دولتها در امور اقتصادی قابل تعبیر است و حاکی از باور به تعیین کنندگی بازار در به تعادل رساندن قیمتها، ایجاد اشتغال، عدالت اقتصادی و رشد و توسعه اجتماعی است. از اواخر دوران مرکانتیلیست ها طرفداران بازار آزاد به امکان دست یابی هم زمان به سود برای

تولید کنندگان و مصرف کنندگان رسیده بودند و دست پنهان بازار را جهت تامین منافع شرکت کنندگان در فعالیت های اقتصادی بر اساس قابلیت های آنها در تولید کالاهای با کیفیت بالاتر و قیمت پایینتر کافی می دانستند. لذا هرگونه دخالت دولت را فقط در جهت کمک به عملکرد بازار قابل قبول می شمردند.

در دوران جنگ سرد جدایی اقتصادی و سیاست در محافل دانشگاهی غرب بخصوص در ایالات متحده و بریتانیا دنبال می شد که از علتهای چنین جدایی، رقابت ایدئولوژیک شرق و غرب بود. اما از اواخر دوران جنگ سرد با کاهش روابط تخصصی بین بلوک شرق و غرب توجه به اقتصاد سیاسی به عنوان دیدگاه و یا رشته ای که تعامل بین امکانات اقتصادی و ممکنات سیاسی را در نظر می گیرد، حمایت علمی یافت. فروپاشی شوروی و بلوک شرق، اثر عامل روابط تقابلی را بر تقسیم بندی و جدایی اقتصاد و سیاست تقریباً از بین برده است و با مطرح شدن نظم نوین جهانی و متعاقب آن جهانی شدن که ابتدا حاکی از حاکم شدن اقتصاد بازار آزاد و اهمیت بخش خصوصی در اقتصاد جهان بود

و سپس ابعاد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی چون دموکراتیزاسیون و حقوق بشر را نیز در بر گرفت، اقتصاد سیاسی مقبولیت علمی و دانشگاهی بی سابقه‌ای یافته است. در این رابطه لازم به ذکر است که اقتصاددانانی که به اقتصاد سیاسی به عنوان یک رهیافت توجه کرده اند، در تعامل بین اقتصاد و سیاست معمولاً برای اقتصاد نقش مهمتری قایل شده اند، در حالی که اندیشمندان علم سیاست در گرایش اقتصاد سیاسی نقش سیاست را پررنگتر دانسته اند.

توجه به شرایط سیاسی در کشورهای در حال توسعه که دولتها در مقایسه با بخش خصوصی نقش بسیار تعیین کننده تری در تغییرات اقتصادی دارند، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. در این رابطه در مورد ایران دو نکته قابل تامل است: اول آنکه تغییرات اقتصادی - اجتماعی مانند بسیاری از کشورهای در حال توسعه دولت محور بوده است. دوم آنکه به علت وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی هزینه‌های تغییرات به وسیله درآمدهای نفتی تامین گردیده است؛ به عبارت دیگر ایران دارای اقتصادی رانتی و دولتی رانیتراست که در رابطه با

تغییرات موسوم به جهانی شدن می باید مورد توجه قرار گیرد. زیرا خمیرمایه جهانی شدن کاهش نقش دولتها در اقتصاد و افزایش نقش بخش خصوصی است که با تصدی گری دولتی و حمایت از تولیدات داخلی و یا وضع تعرفه بر محصولات خارجی در تعارض قرار می گیرد.

از سال ۱۹۴۹ که مجلس طرح تاسیس سازمان برنامه را تصویب کرد، سازمان مذکور کانال تخصیص بودجه برای اجرای پروژه های توسعه ملی در دوران قبل از انقلاب شد که خود حاکی از وابستگی اقتصاد و توسعه ملی به سیاستهای دولت بود. طی سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۷۴ درآمد سالانه ایران از صادرات نفت بیش از ۵۰۰ برابر شد که وابستگی اقتصاد کشور را به درآمدهای نفتی - که چگونگی هزینه کردن آن از طریق دولت برنامه ریزی و اجرا می شد - افزایش داد. در دوران بعد از انقلاب به علت های مختلف از جمله ملی کردن صنایع بزرگ، مصادره کردن بانکها و شرکتهای دولتی شدن تجارت خارجی، تصدی گری دولتی افزایش یافت. افزایش سریع جمعیت، هزینه های جنگ با عراق، محاصره اقتصادی

ایران و لزوم پرداخت یارانه به تولید کنندگان و مصرف کنندگان مایحتاج عمومی به دخالت بیشتر دولت در امور اقتصادی انجامید. به عبارت دیگر می توان گفت با توجه به نقش دولت در تغییرات اقتصادی که پس از ۱۹۷۴ با افزایش چشمگیر قیمت نفت افزایش یافته بود پس از سقوط رژیم گذشته به علت انقلاب و جنگ طولانی، بزرگ شدن دولت باز هم افزایش یافت. به عبارت دیگر اقتصاد و سیاست در ایران در تعامل بوده اند؛ آنچه که مهم است این است که این تعامل بر خلاف کشورهای صنعتی به تفوق بیشتر سیاست منجر شده است.

کتاب اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران از یک مقدمه و هفت فصل تشکیل شده که بنا بر گفته مولف «هدف از تهیه این رساله کوشش علمی در بررسی جنبه هایی از اقتصاد سیاسی کشورمان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی» بوده است. مولف از کتاب خویش با نامهای تحقیق، مقاله و رساله یاد می کند و سعی در استفاده از روش علمی داشته است و به مشکلات فرضیه سازی در علوم اجتماعی اشاره می کند و تذکر می دهد که این تحقیق اساساً

تحقیقی توصیفی و علی است. منابع مورد استفاده نیز به اوایل دوران مطرح شدن اقتصاد سیاسی بر می گردد.

در مقدمه کتاب تعاریف و دیدگاههای اقتصاد سیاسی بخصوص در رابطه با کشورهای در حال توسعه و صادر کننده نفت مورد توجه قرار گرفته است و به تحلیلهای نویسندگان اقتصاد سیاسی ایران نیز اشاره شده است. لازم به ذکر است که اقتصاد سیاسی در دو دهه اخیر از ادبیاتی نسبتاً غنی برخوردار شده است، اما منابع مورد استفاده در مقدمه و در کتاب بعضاً به قبل از این دوران بر می گردد. به عنوان نمونه اقتصاد سیاسی را روند سیاسی توسعه اقتصادی و یا روند اقتصادی توسعه سیاسی تعریف کرده است، در حالی که توسعه اقتصادی و یا سیاسی شرط لازم رهیافت اقتصاد سیاسی نیست و تعامل بین اقتصاد و سیاست در دوران بحرانی و یا رکودی را نیز شامل می شود. در ذکر منابع مورد استفاده در بخش یادداشتهای مقدمه مانند فصل های دیگر کتاب رعایت روشهای معمول ذکر ماخذ نشده است و اشتباهات تایپی فراوان دارد. این اشتباهات و روان نبودن قسمتهایی از

متن در جای جای کتاب و وجود پاراگراف‌های بعضاً یک یا دو جمله‌ای حاکی از آن است که کتاب از ویراستاری مسئولانه محروم بوده است. به علاوه برای بخش دوم کتاب فقط از یک منبع که ۳۳ سال قبل به چاپ رسیده است استفاده شده و برای بخش سوم اصلاً ذکر ماخذ نشده است. از نظر شکلی هم تقسیم‌بندی صفحات کتاب نامتناسب است. فصل‌های دوم و سوم کمتر از ۸ و ۹ صفحه‌اند در صورتی که فصل ششم ۴۹ صفحه است و یا بخش نتیجه در فهرست جزء فصل هفتم می‌باشد، ولی در متن جدا شده است.

در فصل اول حیطه نظری اقتصاد سیاسی در مکاتب مختلف به طور خلاصه مورد توجه بوده است و همچون فصول دوم و سوم سعی شده است زمینه درک مباحث فصل‌های دیگر کتاب فراهم آید. فصل اول ابتدا به تعریف و تاریخچه اقتصاد سیاسی پرداخته و ظهور آن را نشان دهنده توجه دولتمردان به رضایت عمومی از تولید و توزیع کالا و مسئولیتهای دولت در رابطه با اقتصاد دانسته است. به نظر نویسنده اصطلاح اقتصاد سیاسی برای اولین بار در قرن ۱۸ و ۱۹ مورد استفاده آدم اسمیت

(سال ۱۷۷۶) و جان استوارت میل (۱۸۴۸) جهت نشان دادن رابطه بازار با دولت و جدایی این دو و اولویت محیط اقتصادی قرار گرفته است. مفهوم اقتصاد سیاسی برای نئو کلاسیک‌ها به عقیده نویسنده مترادف با شکست و عدم کارایی بازار است و علت آن را منعکس شدن عوارض خارجی معاملات بین دو نفر بر شخص سوم و همچنین لزوم دخالت دولت در ارایه کالاهای عمومی جهت افزایش رفاه عمومی می‌داند. نویسنده انتقادات جان مینیارد کینز به خودتنظیمی بازار و توصیه به دخالت دولت در جهت حل مسئله رکود و بیکاری به علت عدم کارایی دست‌نماری بازار را نشانی از لزوم تعامل اقتصاد و سیاست ذکر می‌کند.

نویسنده چهار ویژگی هنجاری بودن، کاربردی بودن، توجه به ساختارهای اقتصادی و سیاسی و تعامل ساختارهای بین‌المللی و ملی برای اقتصاد سیاسی را بر می‌شمارد و مصادیقی برای هر کدام عرضه می‌دارد و به درستی به تعامل بین اقتصاد و سیاست در تولید و توزیع جهت ارضای نیازهای انسانی توجه می‌کند و در آخرین بخش این فصل به اقتصاد سیاسی نو

می‌پردازد که دولت را هیولای بوروکراسی
متشکل از مجموعه‌ای از طالبان پست و مقام
که سعی در حفظ مقام و موقعیت خود دارند،
می‌بیند که در این راه با ایجاد محدودیت
برای دیگران از طریق وضع مالیات و عوارض
عمل می‌کنند. هدف چنین دولتهایی
حداکثر کردن رفاه عمومی نیست. به نظر او
با توجه به تفاوت نقش نخبگان، احزاب و
گروههای سیاسی در لیبرال دموکراسی‌های
غربی و کشورهای در حال توسعه تعمیم
روشهای تحلیل در غرب صنعتی به
کشورهای دیگر مورد تردید است و ترکیبی از
اقتصاد سیاسی سنتی و اقتصاد سیاسی نورا
به عنوان روش تحلیل مناسب شرایط
کشورهای صادر کننده نفت توصیه می‌کند.
قابل ذکر است که به دیدگاههای
اقتصاددانان پولی که طرفدار کوچک شدن
دولت و محدود شدن دخالت دولت در
اقتصاد از طریق سیاستهای پولی هستند
اشاره‌ای نشده است. این نکته از آن جهت
حائز اهمیت است که بسیاری دیدگاههای
میلتون فریدمن و طرفداران او را منشاء و
شروع حرکتی‌هایی که خواهان افزایش نقش
بازار بوده‌اند، می‌دانند که بعد از فروپاشی

شوروی منجر به اعلام نظم نوین جهانی و
سپس جهانی شدن اقتصاد گردید.
در فصل دوم تحت عنوان «اقتصاد
سیاسی در عمل» چگونگی تخصیص منابع به
وسیله دولتها و اولویت بندیها بر اساس نظام
ارزشی حکومتها توضیح داده شده است. با
توجه به آنکه در سیاست برخلاف اقتصاد،
مبادله همیشه منافع دو جانبه ایجاد نمی‌کند،
لزوماً داوطلبانه صورت نمی‌گیرد و به همین
دلیل تلقی از سیاست، تخصیص قدرتمندانه
ارزشها است و دولت از منابع در اختیار خود
برای دستیابی به اهدافی که مکانیزم بازار
قادر به تامین آنها نیست استفاده می‌کند.
تامین عدالت، برابری، احقاق حق، بهداشت و
آموزش عمومی، ایجاد فرصتهای اشتغال و
تحصیل از جمله مواردی است که به دخالت
دولت نیاز دارد. دخالت بیشتر دولت در
فعالیتهای اقتصادی به معنی افزایش
فعالیتهای اقتدارگرایانه تخصیص است.

استراتژی بخش بعدی این فصل است
که به تعهد رژیمها برای رسیدن به اهداف
ویژه بر اساس ایدئولوژی نظام سیاسی تعریف
شده است و اصلاح اجتماعی، افزایش درآمد
و اصلاح سیاستهای آموزشی را از مهمترین

استراتژیهای رژیمها می‌داند. او به درستی اظهار می‌دارد که تخصیص منابع در هر جامعه‌ای هم به مناسبات سیاسی و هم به استراتژیهای رژیم بستگی دارد. اما نویسنده سیاستهای پولی و مالی را عمدتاً سیاسی می‌بیند تا اقتصادی و علت آن را بدین گونه ذکر می‌کند که طرحهای اقتصادی هر رژیمی بخشی از طرحهای سیاسی آن است. نویسنده عملکرد بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران و علل آن را در فصل ششم مورد توجه قرار داده است و احتمالاً سیاسی دیدن سیاستهای اقتصادی منتج از تعمیم شرایط ایران می‌باشد. به علاوه، به نظر می‌آید اقتصاد سیاسی آن هم از منظر اندیشمندان سیاسی با سیاستهای اقتصادی جابه‌جا شده است و شاید از علت‌های پیچیدگی این موضوع آن است که سیاستهای پولی و مالی هم در دروسی چون پول و بانکداری در رشته‌های علوم اقتصادی تدریس می‌شود و هم در دروس سیاستگذاریهای عمومی در رشته علوم سیاسی، بانک مرکزی قاعدتاً سیاستهای پولی را مستقل از دولت اما هماهنگ با سیاستهای اقتصادی اتخاذ می‌کند؛ یعنی

بانک مرکزی معمولاً نباید سیاستهای ضدتورمی دولت را با چاپ اسکناس (که تورم‌زا فرض می‌شود) همراهی کند. لازم به ذکر است که سیاستهای پولی معمولاً راحت‌تر از سیاستهای مالی سیاست‌زده می‌شوند.

فصل سوم، تحت عنوان «نظام سیاسی و توسعه اقتصادی» به رابطه بین نظام سیاسی و توسعه اقتصادی پرداخته است. دو دیدگاه که یکی دموکراسی و دیگری حکومت‌های مطلقه را موجب تقویت رشد اقتصادی می‌داند توضیح داده شده است. دولت اقتدارگرا نقش تعیین‌کننده‌ای در افزایش پس‌انداز و سرمایه‌گذاری در برنامه‌های طولانی مدت توسعه دارد که دولت‌های دموکراتیک با محدودیت انتخابات مجدد نمی‌توانند اعمال کنند. این دیدگاه در دهه‌های ۱۹۵۰ الی ۱۹۷۰ طرفدار داشت اما دیدگاه‌های مخالف که دیدگاه‌های حاکم‌الگوی توسعه کنونی می‌باشند به سیاستهای بازار آزاد و حداقل دخالت دولت گرایش پیدا کرده‌اند و موفقیت بازار اعتقاد به دموکراسی را نیز تقویت کرده است. نویسنده به درستی اظهار می‌دارد که در طولانی مدت توسعه

سیاسی و اقتصادی همبستگی نشان می‌دهند؛ زیرا تغییرات سریع سیاسی از طریق اثر منفی بر سرمایه‌گذارها بر رشد اقتصادی اثر منفی می‌گذارند. تغییرات سیاسی لزوماً تغییرات نظامهای سیاسی نیست بلکه ممکن است مربوط به تغییرات دولتها باشد.

پس از بحث چگونگی اندازه‌گیری کیفیت عملکرد دولت رابطه بین خطرات سیاسی و خطرات سرمایه‌گذاری و فعالیت اقتصادی در دیگر بخش این فصل مورد توجه قرار گرفته است. در اندازه‌گیری کارکرد دولت پنج موضوع ۱. همکاری بین بخش دولتی و خصوصی ۲. وضعیت بوروکراسی ۳. حاکمیت قانون ۴. موضوع فساد، و ۵. سیستم سیاسی و ثبات مطرح شده است. به نظر می‌آید نویسندگان به هر علتی متغیرهای بوروکراسی را به عنوان آخرین بخش جداگانه توضیح می‌دهد و موضوع استخدامها براساس شایسته‌سالاری و یا رابطه، و در کل اقتدار و استقلال بوروکراسی را از فشارهای سیاسی مورد توجه قرار داده است. شاخصهای دیگری تحت عناوین حقوق سیاسی، آزادیهای مدنی، آزادی مطبوعات،

سنت نظم و قانون، قابل اعتماد بودن سیستم قضایی و غیره نمایان گر چگونگی عملکرد دولت است. متأسفانه در این بخش خلاء ذکر منابع مورد استفاده محسوس است؛ مثلاً آرایه شاخصهای خطر سرمایه‌گذاری بسیار جالب توجه است اما نشانی منبع مورد استفاده داده نشده است.

نویسنده مقوله بازار و دموکراسی را مربوط نمی‌داند و اظهار می‌دارد این «دو مقوله ذاتاً به یکدیگر مربوط نیستند.» در حالی که آزادیهای اقتصادی، فردی و سود شخصی مکمل آزادیهای سیاسی و اجتماعی و محدود نمودن هر کدام ضربه‌ای بر آزادیهای فردی است. اجتماعی شدن افراد جامعه با هنجارهای متناقض یعنی آزادی در بعد اقتصادی و نداشتن فرصت مشارکت سیاسی به دموکراسی کمک نمی‌کند. در واقع لازمه داشتن دموکراسی داشتن اقتصاد مبتنی بر بازار آزاد است، اگرچه همه جوامع با بازار آزاد از دموکراسی بهره‌مند نیستند. به علاوه نویسندگان در فصلهای بعدی کتاب رابطه بین توسعه سیاسی و توسعه اقتصادی را حمایت کرده و توسعه سیاسی را لازمه دیگر تغییرات دانسته است. یا می‌گوید

«سیستمهای اقتدارگرایی وجود دارند که با ثبات می‌باشند، ولی هشدار می‌دهد که ثبات چنین سیستمهایی طولانی نخواهد بود، بلکه با یک بحران اقتصادی بی‌ثباتی سیاسی نیز ایجاد می‌گردد و ادامه می‌دهد» این تحلیل براساس اطلاعات و داده‌هایی است که وجود دارد. «البته ذکر ماخذ نمی‌کند. قابل ذکر است سیستمهای اقتدارگرایی بخصوص در بین کشورهای در حال توسعه وجود دارند که برای چند دهه با ثبات بوده‌اند، به رغم آنکه بحرانهای بسیاری را از سرگذرانده‌اند.

فصل چهارم به نقش نفت در اقتصاد

سیاسی ایران اختصاص یافته است که پس از تعریف رانت به زمین از لحاظ تاریخی پرداخته است و چون دولت مالک زمینهای عمده بوده، با واگذاری و یا پس گرفتن زمین بر موقعیت افراد اثر می‌گذاشته است. یعنی در ایران بر عکس اروپا طبقات متکی به دولت بوده‌اند که البته با افزایش درآمدهای نفتی رانت نفتی بر رانت زمین (رانت ارضی) اولویت یافته است، سرمایه‌گذاری در زیرساختهای اقتصادی و رفاه اجتماعی نیز به وسیله رانت نفتی صورت گرفته و تولیدات

داخی هم با ارز نفتی جهت مواد اولیه مورد نیاز تغذیه شده است.

ایران با استفاده از پشتوانه درآمدهای نفتی استراتژی جایگزینی واردات را در سه دهه گذشته پی‌گیری کرده که باعث شده است مانند بسیاری از کشورهای در حال توسعه فرایند تولید غیر اقتصادی شود و به علت محدودیت بازار داخلی صرفه جوییهای تولید انبوه را نداشته باشد و با توجه به حمایت‌های دولتی کارایی لازم برای رقابت به وجود نیاید. بعد از انقلاب موضوع توزیع مجدد ثروت نفت به نفع قشرهای کم درآمد جامعه و مصادره اموال و تخصیص دوباره مالکیت مطرح شد و بخشی نیز همچون گذشته برای ایجاد زیرساختهای اقتصادی مصرف شد و قسمتی نیز به بخش خصوصی جهت سرمایه‌گذاری به صورت ارز اختصاص یافت که طبقه سرمایه‌داری جدیدی را به وجود آورد. بودجه دولت، درآمدهای مالیاتی، تسهیلات و اعتبارات بانکها نیز از درآمد نفتی متاثر می‌شوند. این وابستگی به درآمد نفتی باعث شده است افزایش درآمد نفتی به اقتدار سیاسی و افزایش یارانه‌ها و کاهش درآمد نفتی به افزایش بدهی‌ها، تورم و کاهش

توانایی دولت در پاسخگویی به نیازهای جامعه منجر گردد.

نکته‌ای که به درستی اشاره شده آن است که «یک اقتصاد رانتی ناگزیر همه را به رانت جویی می کشاند و بخش خصوصی همواره چون طفلی به دامن دولت می چسبد و از آن ارتزاق می کند.» اما اشاره نمی کند که عدم وابستگی دولت به درآمدهای مالیاتی باعث می شود که دولت در چگونه هزینه کردن رانت خود را ملزم به پاسخگویی نداند و به علاوه به علت وابستگی گروهها و طبقات اجتماعی به دولت، درآمد نفت سرچشمه قدرت اقتصادی و سیاسی دولت می شود که طبیعتاً سعی در حفظ و گسترش آن دارد. البته خطری که دولت را تهدید می کند آن است که کاهش درآمدهای نفتی بر اقتدار دولت اثر منفی می گذارد.

فصل پنجم تحت عنوان «سرمایه داری خصوصی و نقش دولت» با استفاده از تحلیل طبقاتی به تحلیل فرایند سرمایه داری در ایران پرداخته است. مولف به درستی توضیح می دهد که ایجاد ناامنیهای گوناگون به وسیله حکومت قاجار بخصوص بعد از شکست ترکمنچای مانع ایجاد سرمایه داری

مستقل در ایران شد و استقرار مردم سالاری نیز ممکن نگردید. در دوران رضاشاه تصویب قانون ثبت اسناد و املاک امکان ثبت رسمی حد و حدود مالکیت زمین و باغ و کارگاهها را به وجود آورد و تا حدودی به امنیت سرمایه کمک کرد و با افزایش درآمدهای نفتی به تدریج یک بخش خصوصی وابسته به دولت را به وجود آورد. در دوران محمدرضا شاه سیاستهای توسعه ملی به رشد صنعتی کمک کرد اما باز هم رژیم شاه قادر به پی گیری مداوم سیاستهای توسعه خواهانه نبود؛ زیرا قدرت یافتن سرمایه داری صنعتی با سلطه نظام منافات داشت. حتی بعد از افزایش سریع قیمت نفت در ۱۳۵۳، که به علت چند برابر شدن درآمد نفت سیاستهای توسعه ملی نیز شتاب بیشتری گرفت، توسعه اقتصادی بدون هماهنگی با توسعه سیاسی بیشتر رخ نمود.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، مآثر از شعار تحقق عدالت اسلامی و شور انقلابی و عقاید افراطی اموال سرمایه داران فراری از کشور مصادره شد که ملی شدن ۲۷ بانک خصوصی، مصادره ۲۰۰ هزار منزل مسکونی و ۲۰ میلیون متر مربع زمین شهری از

آن نمونه اند. به هر جهت با فرار سرمایه داران صنعتی از کشور صحنه برای سرمایه داران تجاری غیرتولیدی (بازاریها) که در تصمیمات هیات حاکمه مشارکت داشتند، خالی شد و آنان توانستند با واردات کالا از خارج بخش عظیمی از رانت نفتی کشور را به خود اختصاص دهند و افزایش واردات ۲۵ درصدی در سال ۱۳۵۹ در مقایسه با ۱۳۵۶ حاکی از «حاکمیت بازاریان غیر مولد بر منابع ارزی کشور و تخصیص رانت ارزی و نفتی به نفع خود بوده است.» نکته دیگر مورد توجه مولف افزایش دخالت دولت در امور اقتصادی است. طبق آمارهای بانک مرکزی قبل از انقلاب از ۴۹۱۰ کارگاه بزرگ صنعتی تنها ۱۲۱ واحد دولتی بوده است، در سال ۱۳۶۳ از تعداد ۷۵۱۳ کارگاه صنعتی، ۵۴۸۵ واحد دولتی بوده است. جنگ باعث شد که حاکمیت و کنترل دولت بر صنایع باز هم افزایش یابد و به علاوه دولت وارد سیستم توزیع نیز بشود.

به علت ناموفق بودن سرمایه گذاریهای دولتی در تخصیص بهینه عوامل تولید و بهره وری و بخصوص اشتغال آفرینی ناچیز - آن هم فقط در بخشهای کارمندان اداری و

دفتری - دولت متوجه خصوصی سازی شد و نویسنده نیز آخرین بخش این فصل را به «بازگشت به خصوصی سازی اقتصاد» اختصاص داده است و توضیح می دهد به علت آماده نبودن شرایط مطلوب از جمله آنکه فقط ۳ درصد از نیروی کار تخصص لازم شغل خود را داشته اند و به علت سوددهی بیشتر بخش تجارت، سرمایه گذاریها به بخش واردات محصولات خارجی تمایل نشان داده و به بهره وری و اشتغال کمک نکرده است، اگرچه نسل جدیدی از سرمایه داران وابسته که با استفاده از رانت ارزی به وجود آمدند جانشین سرمایه داران وابسته قبل از انقلاب شدند. به نظر نویسنده چون قدرتمند شدن بخش خصوصی و تشکیل سرمایه داران بخش خصوصی با ایدئولوژی فرا طبقاتی اسلامی مغایرت دارد اقتصاد ایران اساساً اقتصادی وارداتی باقی خواهد ماند و به علت ایجاد نشدن بوروکراسی صنعتی مدرن و منظم، دموکراسی نیز پا نخواهد گرفت. به علاوه با متمرکز شدن سرمایه داران در بخش تجارت و واردات و به دست آوردن ثروت فراوان در کوتاه مدت از طریق رانت نفتی پایگاه سیاسی اجتماعی نیز به دست خواهند آورد.

فرهنگ کار و تولید و سیستم آموزشی اثرگذار است، اما با توجه به حجم کتاب توضیحات مفیدی ارایه شده است. خسارات جنگی بیش از ۴۰۰ میلیارد دلار تخمین زده شده است و هزینه های مالی فعالیت های نظامی بر اساس مطالعات انستیتو تحقیقات بین المللی صلح استکهلم بین ۷۷،۴ تا ۹۱،۴ میلیارد دلار بوده است.

برنامه پنج ساله اول که تعدیل شده برنامه ششم رژیم قبل بوده است با «هدف افزایش سرمایه گذاری و کاهش بیکاری شروع شد» و استراتژی جایگزینی واردات و تقویت صادرات را برگزید. به عقیده مولف به علت جایگزینی واقع گرایی دهه دوم به جای آرمان خواهی دهه اول انقلاب، بهبودهای چشمگیری در اقتصاد به چشم می خورد. اما در کنار موفقیت هایی چون افزایش سرمایه گذاری، تولید و اشتغال و ۷،۳ رشد تولید ناخالص داخلی سالیانه، انباشت بدهی خارجی نیز به بار آمد. در طی برنامه اول بدهی خارجی ایران از ۵،۹ میلیارد دلار به ۱۸،۶ میلیارد دلار یا ۲۴ درصد تولید ناخالص داخلی رسید و تعهدات مربوط به پرداخت اصل و فرع بدهیها به ۶۴ درصد کل

«تحولات سیاسی و اقتصادی پس از انقلاب» عنوان فصل ششم است. نویسنده اظهار می دارد که به علت عدم رشد سیاسی شیوه حذفی در سیاست روش غالب بعد از انقلاب شد و التهابات و تنشها و پاک سازی اداری و جنگ شرایط مناسب فعالیت های اقتصادی را از میان برد و بیش از آنکه به فکر تولید ارزشهای افزوده و ثروت باشند به توزیع و باز توزیع ثروت می اندیشیدند. سیاست های افراطی نیز باعث تحریم های اقتصادی علیه ایران و از دست رفتن فرصتها گردید. این بخش به مرور مشکلات و موانع اجرای برنامه های توسعه که عمدتاً یا سیاسی بوده و یا سیاست مانع اجرا و یا تغییر بوده است پرداخته است. نوسانات قیمت ارز، تغییرات قیمت نفت، دیدگاه های متفاوت در رابطه با اصلاحات ارضی، اصلاحات مالیاتی، قانون کار، توزیع درآمد، مدیریت سیاسی، حقوق زنان، دموکراسی، و تجارت خارجی از مشکلات اساسی کشور بوده است.

نویسنده به خوبی توانسته است اقتصاد سیاسی جنگ تحمیلی و برآورد خسارات آن را نشان دهد البته ابعاد دیگری نیز قابل بحث است که به طور غیرمستقیم بر

ارزش صادرات افزایش یافت. در این فصل بحث تعامل بین اقتصاد و سیاست و به ویژه اثر مخرب تصمیمات و دخالت‌های سیاسی در امور اقتصادی قابل توجه است. مثلاً در بخش «نظام بانکی، سیاست‌های پولی و مالی» توضیح داده می‌شود که «اعطای تسهیلات بانکی نه بر اساس سوددهی بلکه بر اساس دستورهای اداری» دولت بوده است و بنابراین تخصیص منابع اساساً بر پایه ارزش‌های سیاسی و امیال دولت صورت پذیرفته است و «بانک مرکزی به عنوان ابزار کنترل بر سیستم بانکی در هیچ شرایطی استقلال عمل نداشته است.» در نتیجه هر چند که سیاست‌های بانک مرکزی انقباضی بود، با توجه به تحمیل‌هایی که دولت به این بانک برای اخذ اعتبار می‌کرده است، این سیاست‌ها عملاً به سیاست‌های انبساطی تبدیل می‌شدند. سیاست‌های انبساطی و کاهش رشد بهره وری باعث شد که «نرخ تورم در ایران در بعد از انقلاب به طور متوسط به دو برابر این نرخ در قبل از انقلاب برسد.» مولف چند دلیل را برای عدم تحقق اهداف برنامه اول و دوم ذکر می‌کند که از آن جمله فقدان مکانیزم کنترل هزینه‌های دولت به وسیله

مجلس، «عدم توجه به پیش‌نیازهای اجتماعی و سیاسی برای اجرای اصلاحات اقتصادی» و همراه نبودن اصلاحات سیاسی با اصلاحات قضایی مهمتر شناخته شده‌اند. انعکاس مشکلات برنامه‌های اول و دوم در هدف‌گذاری برنامه سوم متجلی شده است، تحقق عدالت اجتماعی در اولویت قرار گرفته و افزایش سریع رشد اقتصادی، اشتغال‌زایی و مهار تورم از راه‌های نیل به این مقصود شمرده شده است. البته هدف‌هایی چون ایجاد ۷۶۵ هزار شغل سالانه و یا ۴۱٫۵ میلیارد دلار صادرات غیرنفتی و خدمات در طی ۵ سال و حتی ۶ درصد رشد تولید ناخالص داخلی در سال با توجه به درصد موفقیت‌های برنامه‌های قبل به نظر دست‌یافتنی نمی‌آید. به هر جهت موفقیت در برنامه سوم، کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی، شفافیت قانونی جهت ایجاد امنیت اقتصادی و از بین بردن تنش در روابط خارجی دانسته شده است. مولف امیدوار است با طرح گفتگوی تمدن‌ها هدف سوم به دست آید و هدف دوم را به اقدامات مجلس ششم وابسته دانسته است که با توجه به تجارب چند سال گذشته نباید در این باره

خوشبین بود. متأسفانه در کنار مباحث جالب و اطلاعات قابل توجه این فصل علاوه بر اشتباهات تایپی فراوان اشتباهات آماری نیز به چشم می خورد؛ مثلاً در صفحه ۱۰۹ اظهار داشته است که در برنامه دوم پیش بینی شده بود که هر سال ۲ میلیون شغل جدید ایجاد گردد.

«فصل هفتم کتاب» به مشارکت سیاسی و اقتصاد سیاسی آموزش پرداخته است. مولف فرض کرده است که اولاً پیش نیاز توسعه اقتصادی مشارکت سیاسی آگاهانه است و دوم آموزش نقش تعیین کننده در مشارکت سیاسی دارد. شکست الگوی ایران قبل از انقلاب، و اندونزی دوران سوهارتو را دلیل مدعایش می آورد. او توضیح می دهد که بازار آزاد رقابت اقتصادی در کنار بازار آزاد رقابت سیاسی مکمل یکدیگر و از ویژگیهای دموکراسی های غربی و ژاپن است که بر خلاف موضع گیریهای او در بخشهای قبلی کتاب است. به عقیده او مشارکت وقتی معنی دار است که حداقلی از فرهنگ و علم وجود داشته باشد. به نظر می آید سعی نویسنده در نشان دادن تفاوت بین حرکتهای توده ای و مشارکت اثرگذار است. او توصیه

می کند که چون مشارکت متفکرین، روشنفکران و متخصصین تأثیری جدی در اصلاح و علمی نمودن تصمیم گیریها دارد، دولتها باید سعی کنند که مانع مشارکت آنها در سیاست نشوند. او به درستی اظهار داشته است که مشارکت سیاسی به علت ایجاد ثبات سیاسی در طولانی مدت، امنیت سرمایه و افزایش سرمایه گذاری را به همراه می آورد و تاریخ نشان می دهد که سرمایه داری حامی دموکراسی و دموکراسی امنیت سرمایه را حفظ می کند.

در پایان ذکر چند نکته در مورد این کتاب ضروری است. اولاً کتاب در مورد موضوع بسیار مهمی نوشته شده است که به همراه منابع دیگر به فراهم آمدن تصویر کاملتری از اقتصاد سیاسی ایران کمک می کند و مطالعه کتاب به دانشجویان سال سوم و چهارم کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته های اقتصاد، علوم سیاسی و اجتماعی توصیه می شود.

دوم نتایج گرفته شده در فصلهای کتاب باعث می شود که خوانندگان در رابطه با مسائل مطرح شده بیشتر بیندیشند که از نقاط قوت کتاب است. از جمله آنکه:

۱. تئوریهای اقتصاد سیاسی توسعه برای تحلیل اقتصاد سیاسی ایران مناسب است و در این تحلیل می باید عواملی چون نفت، بخش قوی دولتی، فرایند انقلاب و ایدئولوژی اسلامی، رشد جمعیت جوان و تحصیل کرده در نظر گرفته شود. این عوامل باعث پیچیدگیهای جامعه در حال گذار شده که اجرای سیاستهای اقتصادی در آن بسیار مشکل است.

۲. در ایران نیروهای سیاسی حاکم و گروههای ذی نفوذ همیشه مانع ایجاد یک بوروکراسی قوی و کارا بوده اند و بوروکراسی ایران به عنوان ابزار اجرای سیاستهای نیروهای حاکم مطرح بوده است، چگونه می توان در این بوروکراسی خصوصیت اجتماعی... ایجاد نمود و نیروهای سیاسی چگونه اجازه خواهند داد که اصلاحات اداری به منظور نوسازی آن برمبنای عقلی، علمی و اجتماعی در چارچوب تعاریفی که در غرب صورت گرفته است انجام پذیرد.

۳. مولف امید چندانی به خصوصی سازی نبسته و معتقد است بخش خصوصی نمی تواند عامل انتقال ساختاری باشد، زیرا فقط ۳٫۲ درصد

شاغلین در این بخش تحصیلات دانشگاهی دارند.

۴. تجربه کشورهای نفتی خاورمیانه نشان داده است که سرمایه گذارهای دولتی بجز در بخش نفت، بانکداری و تا حد کمی پتروشیمی سودآور نبوده است.

۵. بر پایه محاسبات بانک جهانی کشورهای خاورمیانه که هم جمعیت بالا دارند و هم ۹۰ درصد درآمد آنها به نفت وابسته است، برای اینکه بتوانند برای مردم خود رفاه ایجاد نمایند نرخ رشد صادرات آنها باید سالانه در حدود ۵۰ درصد افزایش یابد تا درآمدها و رشد سریع جمعیت به موازات هم حرکت نمایند و به همین دلیل نویسنده به درستی توصیه می کند که یکی از اهداف سیاست خارجی دولتها می باید توسعه صادرات باشد.

۶. تعلیم و تربیت در سطح عالی موجب تربیت کارشناسانی اصلاح گر می شود که با استفاده از روشهای صلح جویانه و مسالمت آمیز ضرورتهای حقوق انسانی را مطرح می سازند.

